

کشاکش خردگرایی باقشرگرایی در خاورمیانه از گذشته تا سده نهم

۱. پیش از آمدن اعراب

چندین قرن پیش از هجوم عرب، مردم خاورمیانه با فرهنگی متناسب با زمان، زندگانی می‌کردند. از ساحل دجله تا سند مردمی آریایی نژاد، هند و ایرانی و پیرو کتاب های ودا، اوستا و آثار بودایی بوده، که به گونه‌ای توحید، نزدیک به پانته‌ئیسم هندی قدیم و توحید اشراقی اسلامی باور داشتند، و از باختر فرات تا ساحل مدیترانه، مردم از توحید تورات و تلمودهایش پیروی می‌نمودند.

این دو گونه ایدئولوژی خداپرستی در بین‌النهرین باهم درآمیخته رشد کرده و موجب پیدایش مدرسه‌هایی در مرزهای تلاقی آن دو منطقه شد، مدرسه جندی‌شاپور در خوزستان، سورانزدیک تیسفون، نصیبین در کردستان، حران، ادیسه در سوریه نمونه آن‌ها به‌شمار است.

۲. دو قرن آغازین اسلام

در سده هفتم میلاد و اول هجرت همه این دو منطقه خاورمیانه به‌زیر پرچم اعراب درآمد و همه درهم بیامیخت. اسلام برطبق آیه مبارکه «اما ما ینفع الناس فی الارض و اما الزید فیذهب جفاء» (قرآن، سوره رعد، آیه ۱۷) محسّنات هریک از این دو ایدئولوژی را گرفته زشتی های آن دورا دور ریخت. در دو سده آغازین، که سنّیانش «دو قرن سلفی» و متأخرین از ایرانیانش «دو قرن سکوت» خوانده‌اند، اسلام در هریک از این دو منطقه برپایه اندیشه های پیشین و رایج در آن‌جا رشد کرده، قرآن کریم در خاور دجله تا سند به‌روشی تفسیر می‌شد که پدران مردم آن منطقه اوستا و ودا را تفسیر می‌نمودند.

قرآن در باختر فرات تا مدیترانه به‌سبکی تفسیر می‌گردید که پدران مردم آنجا تورات و

تلمودها را تفسیر می‌کردند.

۳. دوگانگی توحید آشکار می‌شود

در آغاز سده سوم که شمشیر عرب گنبد شد و آزادی نسبی اندیشه به مردم داده شد، مردم از این دوگانگی آگاه شده دیدند که دو شعار «لااله الا الله و محمد رسول الله» برای مردم این دو منطقه دو معنی دارد. توحید مردم در خاور دجله تا سند به پانته‌ئیسیم هندی شبیه است خدا همه جا هست و هیچ جای بخصوصی نیست، توحید مردم باختر فیزیکی یا عددی و شخصی است. نبی در باختر فرات آدمی ساده و معمولی و گاهی کم علم و حتی بی سواد بود که خداوند در هر چند قرن یک تن را با عنوان پیام آور می‌فرستاد و مردم بایستی از آن آدم کم سواد نامعصوم اطاعت کنند، در صورتی که نماینده خدا در میان مردم خاور دجله تا سند انسان کامل، اعلم ناس و در رأس هرم مدینه فاضله و حکومت آن قرار داشت که به گفته فارابی با عقل فعال، خدا در پیوند بود. و خدا بوسیله فرّه ایزدی او را از خطا معصوم و مصون می‌داشت تا آنجا که در قرن چهارم مسأله عصمت به نام قاعده لطف جزو مسایل مهم علم کلام درآمد.

دوگانگی توحید در میان مسلمانان را نخستین بار مأمون عباسی (۲۰۳ - ۲۱۸) در فرمان هایش به نام توحید درست تنزیهی (خردگرایان) و توحید نادرست تشبیهی (ستیان) گوشزد نموده است. همین تقسیم توحید در دو قرن بعد از آن تاریخ، در کتاب های سهروردی و شاگردانش به نام توحید اشراقی به جای تنزیهی و توحید عددی به جای تشبیهی بکار گرفته شد. این اصطلاح جدید، اشارتی نیز به برخی خطبه های نهج البلاغه دارد. خطبه های ۱ و ۸۶ که در آن ها عددی پنداشتن توحید ناصواب اعلام شده است. اصطلاح توحید عددی و اشراقی در سده نهم هجری نیز در دو مدرسه اشراقی جای گفتگوی ما (مدرسه دوانی و مدرسه دشتکی) بسیار بکار رفته است.

در سه قرن آغازین اسلام دوگانگی مفهوم توحید و نبوت به صورت دوگانگی اندیشه در بسیاری از مفهوم ها و باورهای دیگر نیز آشکار می‌گردید؛ مثلا: آیا حُسن و قبح شرعی است یا عقلی؟ آیا قرآن قدیم است یا مخلوق و حادث است؟ موجودات آسمانی چون جن و ملک، و معجزاتی چون معراج، و حوادث اخروی چون بهشت و دوزخ، همگی فیزیکی، مادی و جسمانی هستند یا متافیزیکی و روحانی اند؟ ابن سینا در اُضحویه این باورهای مختلف را به گونه ای در میان دو دسته از ملت های شرق و غرب پیش و پس از اسلام تقسیم کرده که با تقسیم یاد شده در بالا نزدیک است.

۴. حکومت خلفا توحید غربی را سنت و دیگران را بدعت می‌نامد

هرچند هجوم عرب مرزهای جغرافیایی ملت‌ها را درهم نوردید و اندیشه‌های گوناگون را با هم درآمیخت، و اسلام عقاید صحیح را ابقا نمود و عقاید باطل را دور ریخت، لیکن دوگانگی رشد عقاید اسلامی در دو منطقه یاد شده تا حدی برجا ماند و کشاکش میان آن دو، باقی ماند و به‌جز در موارد استثنایی همیشه حکومت مرکز خلافت عرب از گروه نخست به‌نام سنت و جماعت حمایت می‌نمود و گروه خردگرای مقابل ایشان را ناستی مبتدع زیر پیگرد می‌داشت.

دستگاه خلافت که همیشه با عرفان و تصوف جنگیده بزینغ‌ها، راوندی‌ها، ایرانی‌شهری‌ها را گم‌گور کرده حلاج‌ها را در سده چهارم، عین‌القضات را در سده ششم به‌دار کشیده بود در سده پنجم ناگزیر شد، برای مقابله با قیام اسماعیلیان شیعه به‌گشودن مدارس نظامیه با احتیاط و سانسور تن در دهد، و غزالی‌ها را برای تهیه سلاح ایدیولوژیک نوین برضد خردگرایی شیعه که هسته مرکزی مخالفان دربار عرب را تشکیل می‌داد بکار گیرد. غزالی با تألیفاتی چون مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه خردگرایی را می‌کوبید.

۵. رشد خردگرایی و گنوسیسم اسلامی در دوره بنی‌امیه در قالب دوستی خاندان پیامبر منزه‌طلبی طبیعی مردم از خلیفگان روزگار که جز ستم از ایشان نمی‌دیدند و جز فحشا در کاخ‌هایشان چیزی نمی‌شنیدند، مذهب تشیع را در برابر مذهب حاکم سنی قرار می‌داد و آرزوهای مردم را درباره حکومتی بهتر متوجه خاندان پیامبر می‌نمود، که چیزی جز نیک از ایشان نشنیده بودند و چاره‌ای جز امید به‌ایشان نمی‌دیدند، زیرا زنجیره سند روایت بیشتر حدیث‌های عرفانی گنوسیستی اسلام به‌ایشان می‌رسید.

هرچند این امیدواری به‌خاندان پیامبر و بدبینی نسبت به‌خلیفگان همگانی بود لیکن فرق میان دو منطقه خاوری و باختری در این مسئله نیز پیدا بود و علاقه مردم خاور به‌خاندان پیامبر بیشتر از مردم باختر آشکار می‌شد.

رشد گنوسیسم اسلامی در سراسر دوران حکومت اموی ادامه داشت، جنگ ده ساله (۱۱۸ - ۱۲۸) زیر پرچم سیاه مرجیان ناسیونالیسم ایرانی را بیدارتر و به‌زیر پرچم سیاه بومسلم گرد آورد و بنی‌امیه را برانداخت، تا شاید فرقه ایزدی و عصمت را در خاندان پیامبر هرچند در عموزادگانش بیابند.

۶. دوران عباسی (۱۳۲ - ۶۵۶)

در این دوران در غرب فرات تسنن و در شرق دجله رشد گنوسیسم اسلامی ادامه

داشت. پس از کشته شدن یومسلم خراسانی و انتشار احادیث عصمت حضرت فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) نظریه امکان انتقال عصمت و فرقه ایزدی به فرزندان دختری پیامبر، پدید آمد و غاصب بودن عباسیان به دنبال امویان مطرح گردید. گردن نهادن هفتمین خلیفه عباسی (مأمون) به سال ۲۰۳ به واگذاری ولایت عهدی به یکی از فرزندان فاطمه (امام رضا(ع)) هر چند زیر فشار ایرانیان در خراسان انجام شد (جهشگیری م ۳۳۱، الوزراء و الكتاب ص ۲۵۶) لیکن خود پذیرش عملی بود برای غصبی بودن خلافت عباسی از بنی فاطمه. نظریه غصبی بودن خلافت در غیر خاندان فاطمه تا آنجا گسترش یافت که در سده هفتم، غصبی بودن خلافت را از دهان شخص خلیفه عباسی احمد ناصر (۵۵۲ - ۵۷۵ - ۶۲۲) در کاخ خود در بغداد در شعری که سرود می شنویم که در آن شعر، مجمع سقیفه (انجمن بنی ساعده) را باطل و بویکر را غاصب حق علی (ع) می شمرد. آری این خلیفه هنگامی این شعر را می سراید که با ساختن در و پنجره برای مقام غیبت امام دوازدهم دل خود را از نبودن نامزد برای واپس گرفتن تاج و تخت عباسی مطمئن می سازد (ن.ک. طبقات اعلام شیعه. قرن هفتم ص ۴ - ۶).

۷. ابن عربی

در چنین شرایطی است که ابن عربی محیی الدین (۵۶۰ - ۶۳۸) مانند ابن رشد، از اندلس برخاسته و برخلاف او با مسافرت به سوریه از خفقان حاکم بر شرق آگاه شد و سبب نرزش بغداد را نسبت به دوازده امامیان و گنوسیسم کوهستان کسروان دریافت، ابن عربی فلسفه خسروانی شرق را از کسروانیان لبنان با تشیع در آمیخت و در فتوحات مکیه و دیگر آثارش از ولایت معنوی امام شیعی، نه امام شمشیردار اسماعیلی دفاع نمود. (ن.ک: هاجسن، ترجمه بدره بی ص ۳۴۲) ابن عربی از خردگرایی همشهری خود ابن رشد آگاه بود و برای نجات اسلام از تقشر سلفیان راه غزالی را برگزید. او نان خور ابویان و سلجوقیان آسیای صغیر بود که هر دو نیمه گنوسیست و پیرو گنوسیسم بی رفض غزالی بودند، ابن عربی در سال ۶۳۲ در اجازه ای که برای ملک مظفر ابوی پسر عادل (۶۲۶ - ۶۳۵)^۱ نگاشته فهرست آثار خود را به ۲۸۹ عنوان می رساند و در یک نامه به کیکاوس اول گنوسیست سلجوقی (۶۰۷ - ۶۱۶)^۲ فرستاد نیز نام ۲۴ اثر عرفانی خود را می آورد. در پایان کار نیز گنوسیست های مسلمان از سقوط عباسیان ناخرسند نبودند، همکاری ایشان برجیدن خلافت غصبی را آسان کرد، شش امامیان به نمایندگی بزرگ فیلسوف

۱. زامباور ص ۱۵۱.

۲. زامباور ص ۲۱۵.

طوس خواجه نصیر (۵۹۷-۶۷۲) و دوازده امامیان به نمایندگی ابن علقمی محمد وزیر (۵۹۳-۶۵۶) و ابن طامس علی (۵۸۹-۶۶۴) دانشمند آگاه مؤلف تاریخ علم نجوم در آن واژگونی حضوری فعال می‌داشتند.

۸. سده ششم، غزالی، سهروردی، ابن رشد

۸-۱. غزالی

چنانکه پیشتر دیدیم غزالی (۴۵۰-۵۰۵) از یک سو با نگارش هایش بویژه احیاء العلوم و کیمیای سعادت توانست بر تکفیر گنوسیسیم اسلامی که برفتوای سنیان سلفی تکیه می‌داشت خط بطلان بکشد، غزالی عرفان و تصوف را مسلمان‌نما ساخته به دربار خلافت عرب که تا آن تاریخ سلفیانش عرفان را کفر می‌شمردند، راه دهد. و از سوی دیگر غزالی برای رسیدن بدین خواسته بزرگ و سودمند، از راهی زشت سود جست، او از دشمنی حکام سنی سلفی عرب با علم و فلسفه سوء استفاده نموده برای ارضای حکام عرب در کتاب های مقاصد الفلاسفة و تهافت الفلاسفة و دیگر آثارش، بر خردگرایی و عقل بناخت، نیاز مذهبی مردم عقب افتاده نیز با کمک دولت سنی سلفی خلیفه این فشرگرایی غزالی را پذیرفته پخش می‌نمود. غزالی برای تقویت دربار عرب فلسفه و عقل مشایی ارسطو - ابن سینا را تکفیر کرد، و از این رو غزالی به درستی در شمار «عقلای برخلاف عقل» شمرده شد. آری غزالی در بخش هایی از سرزمین اسلام (غرب فرات تا مدیترانه) که تسنن در آنجا ریشه داشت، ریشه عقل و خردگرایی را سوزانید. غزالی سه اصل مسلم خردگرایانه فلسفه گنوسیسیم اسلامی را از عرفان اسلامی جدا نموده آن سه اصل را تکفیر نمود.

۱. فیض خداوند متعال ازلی و ابدی است، همچون پرتو خورشید است، همچنانکه خورشید بی نور خورشید نیست، خدای بی جهان نیز چنان است. میان علت و معلول تفکیک نتوان کرد.

۲. پدیده های جهان آخرت معاد، بهشت، دوزخ و... متافیزیک و روحانی است نه جسمانی و مادی.

۳. آگاهی خدا از جهان کلی است، پس به جزییات امور از راه کلی قانون علیت آگاهی

دارد.

پس از غزالی، ابن ملکا بوالبرکات هبة الله بن علی بن ملکا پزشک و فیلسوف یهودی از مردم بلد (۴۸۰-۵۴۷) پیامد، او هنگامی که ناگزیر شد مسلمان شود، برای آنکه فرزندانش که یهودی می‌ماندند از ارث محروم نشوند همه دارایی خود را به ایشان بخشود. ابن مرد در کتاب «معتبر» که در سال ۱۳۵۸ ق. در هند چاپ شده است، راه فشرگرایی تسنن غزالی را

می‌پیماید و از آن دفاع می‌کند.

(برای احوال او ن.ک. طبقات الاطباء ۱: ۲۷۸، اخبار الحکما ۲۲۴، خلکان ج ۵ ص ۱۲۴ حکماء الاسلام ۱۵۲، خزائن الکتب القديمة فی العراق ص ۱۳۴ و جز آن‌ها)
پس از مرگ غزالی سنی و ابن ملکای یهودی، دو ستاره درخشان را می‌بینیم که یکی از سهرورد زنجان و دیگری از سرزمین دوراندلس برخاستند. الف: سهروردی (۵۴۹-۵۸۷) ب: ابن رشد (۵۲۰-۵۹۵). ایشان دو راه خردگرایی باز کردند که هریک از راهی جداگانه، اسلام را از توقف در بن‌بست تسنن سلفی رهایی می‌بخشیدند.

۸-۲. سهروردی

یحیی بن حبش بن میرک در سهرورد زنجان زاده شد و در مراغه بیاموخت و به حلب رفت. حدس زده می‌شود که یکی از انگیزه‌های سفر او به سوریه، نزدیک شدن به مرکز فلسفه خسروانی باشد که آموزش‌های عرفانی ایشان در کوهستان لبنان شهرت می‌داشت که تا به امروز نیز به جبال کسروان معرب خسروان شهرت دارد. سهروردی در کتاب حکمت اشراق، خود را پیرو آن مدرسه و آن را بازمانده فلسفه ایران ساسانی می‌شمرد. این کوهستان لبنان در شش سده، سه قرن پیش و سه قرن پس از اسلام، به صورت پناهگاه فیلسوفان و عارفان درآمد بود که از طرف دولت روم در قسطنطنیه و اسکندریه زیر پیگرد بودند، ایشان از آزادی‌های اولیه دولت اسلام استفاده کرده در این کوهستان دورافتاده لبنان نسل به نسل زندگی می‌کردند. یکی از مظاهر استفاده ایشان از این آزادی اسلامی آنکه کتاب اثولوجیای افلوپین (۲۰۴-۲۷۰ م) پس از تکفیر و طرد شدن در روم و اسکندریه، در همین کوهستان لبنان در سایه امنیت ناشی از دوری از دسترس کشیشان و تکفیرکنندگان رومی محفوظ ماند، تا در سده سوم هجری به دست عبدالملیح بن ناعمه حمصی به تازی برگردانیده شد، و کندی (م ۲۵۸) یعقوب بن اسحاق آن را ویراستاری و اصلاح نمود و به احمد بن معتصم پیشکش کرد.

شاید سهروردی برای جستجو از آثار فلاسفه خسروانی به سوریه رفته بود، بویژه که در آن روزگار سوریه زیر حکومت خاندان ایوبی کردان نیمه گنوسیست پیروان غزالی می‌بود و سهروردی هرچند تندروتر از غزالی بود، خود را ضد غزالی نمی‌دید و خطری از طرف ایوبیان احساس نمی‌کرد. لیکن ترکان سلجوقی سنی ایران پس از مرگ غزالی در زیر فشار خلیفگان عرب بغداد، و ترس از اسماعیلیان الموت، برضدیت و دشمنی غزالی با تشیع تکیه داشتند و گنوسیسم غزالی را به فراموشی سپرده، گنوسیست‌های حاد مسلمانی چون عین‌القضات را با همه تظاهر که به دوری از تشیع و پیروی از تسنن غزالی می‌نمود در

همدان که از مراکز گنوسیسم اسلامی بود به سال ۵۲۵ کشتند، چه رسد به سوریه که مدّ تسنّن سلفی، روزافزون بود و حاکمان ایوبی آنجا هر چند کُرد و نیمه گنوسیست بوده خود را پیرو غزالی می‌شمردند، برای خود شیرینی نزد خلیفگان عرب بغداد که می‌خواستند ریشه گنوسیسم رافض را از مصر اسماعیلی آن روز براندازند، آشکارا برضد هرگونه گنوسیسم، هر چند غیر رافض باشد، می‌جنگیدند.

سهروردی در چنین روزگاری به حلب رسید و به گفته خلکان از سوی سنّیان به بی‌دینی و زندقیت و باور داشتن به راه فیلسوفان کهن متهم شد، حاکم حلب ملک ظاهر (۵۸۲-۱۶۱۳) پسر صلاح‌الدین ایوبی او را زندانی کرد، سپس به دستور پدرش صلاح‌الدین ایوبی او را در سن ۳۸ سالگی در پنج رجب سال ۵۸۷ در دژ معروف حلب خفه کرد. پس جنازه‌اش را چند روز بیاویختند، سپس خلکان از سبط ابن جوزی آرد که پس از پایان نماز آدینه سلخ ذیحجه سال ۵۸۷ جنازه سهروردی را از زندان بیرون آوردند و پاران‌ش پراکنده شدند.

پس از شهادت زیر شکنجه و سنگدلانه سهروردی مدت ها کسی جرأت نداشت نام او را بر زبان آورد، قرن ها کسی حق نداشت او را به بزرگی نام برد، همه جا او را به جای واژه شهید با واژه توهین آمیز مقتول می‌خواندند و می‌نوشتند. این خشونت مذهبی تا سقوط خلافت عرب همچنان ادامه یافت. ابن جوزی عنوان کتاب هایی که به سهروردی نسبت داده شده چنین می‌آورد: تنقیحات در اصول فقه، تلویحات در عرفان، هیاکل النور، حکمة الاشراف، غریبه غریبه که همانند «رسالة الطیر» حی بن یقطان ابن سینا است. آنچه بیشتر در دو مدرسه (دشتکی، دوانی) جای گفتگوی بود هیاکل النور است که متنی کوچک و فلسفی از دیدگاه اشراقی و در هفت هیكل است. بدین شرح:

مقدمه نزدیک صد کلمه (چ مصر، ۱۹۵۷ م، ص ۴۵) هیكل نخست درباره جسم پیرامون ۹۰ کلمه (چ مصر، ص ۴۷) هیكل دوم (چ مصر، ص ۴۹ - ۵۶) هیكل سوم سه حالت؛ وجوب، امکان، امتناع (چ مصر، ص ۵۷ - ۵۸) هیكل چهارم توحید (به معنی اشراقی، پانته‌ئیستی نه توحید عددی سنّتی) در پنج فصل: (۱) توحید نور، (۲) تفکیک و درجه بندی نور، (۳) از یکی جز یکی نباید (قاعده صدور)، (۴) سه جهان عقل، نفس، جسم، (۵) جاودانگی جهان که فیض لایزال خداوند متعال است. هیكل پنجم، حرکت دوری است (چ مصر، ص ۶۸) که این هیكل خود دو فصل دارد. دشتکی در شرح هیاکل النور برای این هیكل یک مقدمه در دو مطلب پیش درآمد ساخته است: (۱) بینهایت چیست؟ (۲) همه ابعاد متناهی هستند.

فصل اول هیکل پنجم، حرکتِ فلک خود جوش از نفس ازلی او است، فصل دوم خود فلک و حرکت آن فیض ازلی الهی جلّ جلاله‌اند، هیکل ششم؛ روان آدمی جاودان است و از تن جدا می‌شود و به جهان نور می‌پیوندد. (چ مصر ص ۸۰-۸۵). هیکل هفتم؛ چگونگی پدیدهٔ ارتباط روانی آدمی با جهان نور، در حالت خواب یا جنون. (چ مصر، ص ۸۵-۹۰) شرح دشتکی نسخهٔ دستنویس کتابخانهٔ ملی (گ ۱۱۰ ب-۱۱۹).

نظریه‌های سهروردی که وی آن‌ها را به فیلسوفان خسروانی نسبت داده از آن‌ها دفاع می‌کند، درست همان سه اصل یاد شده و مردود غزالی است. او در فصل پنجم هیکل چهارم اصل اول غزالی را شکسته، جاودانگی جهان را که فیض ازلی خدا است مطرح می‌کند. در هیکل پنجم حرکت جهان را ابدی و خودجوش و دوری نه مستقیم می‌شمرد، و از فصل سوم هیکل چهارم، ضداصل سوم غزالی کَلّی بودن علم خدا استنباط می‌شود.

همین اختلاف‌ها است که مدت‌ها در مدارس خاورمیانه بویژه دو مدرسه، دشتکی و دوانی مورد بحث و کشاکش بود و کتاب‌هایی به نام محاکمات و داوری برای آن‌ها تألیف شد که برخی از آن‌ها در ذریعه ج ۲۰ ص ۱۳۱ تا ۱۳۷ معرفی شده است. اینک ترجمهٔ فارسی شعری از سهروردی که گویی از خیام به عربی ترجمه کرده باشد، و برای شناخت اندیشهٔ سهروردی مفید است:

از نعمت‌ها بهره‌ور شو، عمر تو گذران است

زندگی را مغفتم شمر که جاودانه نیست

اگر لذّتی به دست آوردی استفاده کن!

مبادا یاوه سرایی، تو را از آن باز دارد

صبح را به غبوق پیوند ده، زیرا

دنیا یک روز است که تکرار می‌شود

به تو نوید می‌دهند که در بهشت خواهی نوشید

لیکن اگر نهی امروزشان را بپذیری پشیمان خواهی شد

چه ملت‌ها نابود شدند، چه بسیار خانه‌ها ویران گردید

چه بسا مسجدها که فرسود و مدرسه‌ها که آباد شد

چه بسا پیامبران که قانون‌های کهن نهادند

و چه بسیار پرستنده که نمازها گزاردند

نقل از مقدمهٔ محمد عبدالحق، محمد یوسف کوکن برشواکل الحور دوانی - سهروردی، چ

مدراس هند ۱۹۵۳ م.

۸-۳. ابن رشد دوم فیلسوف (۵۲۰-۵۹۵)

اونواده ابن رشد اول (۴۵۷-۵۲۰) است که قاضی بود. وی ۱۵ سال پس از مرگ غزالی در محیط اسپانیا در خانواده قاضی و نیمه روشنفکر به دنیا آمد و رشد کرد و با اندیشه‌های ارسطو که به تازگی در اروپا شناخته می‌شد از راه زبان لاتین آشنا گردید، او در برابر کوشش‌های ضد ارسطوی غزالی ایستادگی نمود و فلسفه مشایی ارسطو را بر فلسفه اشراقی افلاطونی و نیز بر «مشایی افلاطونی زده» ابن سینا و وارث او گنوسیسم اسلامی به‌ویژه، گنوسیسم سنی زده غزالی، ترجیح داد. این مرد خردگرا، در تألیفات خود به‌ویژه تهافت التهافت نه تنها قشرگرایی‌ها و تکفیر سه‌اصل یادشده غزالی را درهم می‌کوفت بلکه جنبه‌های ایده آلیستی گنوسیسم و فلسفه اشراق را حتی در اشارات ابن سینا مردود شمرد. همان اندازه که غزالی تسنن سلفی را با اصول گنوسیستی و اشراقی تفسیر می‌کرد و مطابقت می‌داد، ابن رشد اخبار سنی سلفی را در کتاب خود «فصل الخطاب فیما بین الشریعة والحکمة من الاتصال» به‌راه فلسفه مشایی تفسیر می‌کرد و مطابقت می‌داد. و با بررسی فلسفه ارسطو از راه زبان لاتین که آموخته بود، مشاگرایی شفای ابن سینا را بر اشراق او در اشارات ترجیح داد. و چون ابن رشد برخلاف همشهریش ابن عربی، به‌خاور نیامده بود و از خفقان عباسی - بویه‌ای بر محیط ابن سینا خبر نداشت، اشراق ابن سینا را ناشی از کم‌دانشی او شمرد، نه ترس و تقیه.

۹. سده هفتم و حمله مغول

دستگاه خلافت عرب و ارتش آن نیروی بازدارنده‌ای داشت که بر نیروی گریز از مرکز ناستیان چیره بود و از جدا شدن ملت‌های ناستی جلوگیری می‌کرد، و پوششی بود که رنگ‌های گوناگون مذاهب را می‌پوشانید. کوشش‌های مخالفان ملی و مذهبی خلافت چه پنهانی در شهرها و چه علنی در کله کوه‌ها از قایمات تا الموت، حتی با همه همکاری‌های بیست ساله دانشمندانی چون خواجه نصیر طوسی (۵۹۷-۶۷۲) با اسماعیلیان بجایی نرسید، تا آنکه که پس از رسیدن موج مغولان به پایگاه الموت، فرماندهان دژ به اتفاق خواجه نصیر از آن‌جا فرود آمده با مغولان سازش نموده، در گشودن بغداد و براندازی خلافت جور ناصیبان همکاری کردند. پس از سقوط بغداد ذوق‌های سرکوب شده هنری رشد گرفت، اختلافات ایدئولوژیک که سرکوب می‌شد و به‌صورت ترور ظاهر می‌گشت در این دوره به‌راه بحث و قلم آشکار شد و رونق یافت، رصدخانه مراغه با کتابخانه بزرگ آن به‌راه افتاد، مکتب‌های هنر نقاشی مراغه و بغداد و سپس هرات پدیدار گشت و شکوفا شد. تا دو قرن پس از این تاریخ هریک از استان‌های کشور به‌صورت حکومت فتووالی

محلّی مستقل کار می‌کرد، آزادی عمل استان‌ها سبب شد که اندیشه‌های رسوبی کهن پدران سامی، توراتی سنی، در باختر، و اندیشه‌های آریایی متأثر از ودا و اوستا در خاور، هر یک به‌رشد جداگانه خود ادامه دهد و این روند پس از دو قرن بی‌خلیفگی در اثر طمع قشرگرایان غرب فرات به‌بازگردانیدن مرکز سرکوبگری تسنن، این بار به‌نام خلافت عثمانی ترکان و مقاومت ایرانیان در برابر آن به‌تقسیم مجدد خاورمیانه در سال ۹۰۵ انجامید.

در ایران پس از سقوط بغداد به‌سال ۶۵۶ مذهب تسنن کم‌کم از صورت مذهب حکومتی و متکی به‌زور دولت نژادپرست عرب درآمده، اندک‌اندک صورت مذهبی ساده به‌خود می‌گرفت. بسیاری از زردشتیان به‌اسلام غیردولتی جدید رو آوردند با پایان قدرت بغداد، گنوسیست‌ها نیز از صورت مذهب مظلوم و زیر فشار درآمدند و کم‌کم سنی و شیعه به‌صورت دوروش مذهبی برابر درمی‌آمدند، لیکن باز هم خردگرایی مردم ایران رو به‌رشد بود، تألیفات غزالی رییس دانشگاه بغداد به‌ویژه دو کتاب مقاصدالفلاسفه و تهافت‌الفلاسفه او چنانکه دیدیم با آثار ابن‌ملکا (م ۵۴۷) یهودی‌مسلمان شده، همراه شده بودند و ریشه خردگرایی را در میان سنّیان باختر فرات می‌سوزانیدند، لیکن در ایران کمتر اثر داشت، در شرق دجله تا سند ستارگانی چون ابهری (م ۶۶۲) و خواجه نصیر طوسی (۵۹۷-۶۷۲) راه خردگرایی را باز نگاه داشتند، و روابط ادبی نظم و نثر با هند گسترش یافت، در صورتی که در باختر فرات قشرگرایی ابن‌ملکا روزافزون بود تا نوبت به‌تیمیّه (۶۶۱-۷۲۸) در سوریه و جانشینان وهابی او، در صحرا فرارسید.

در شماره آینده: دو قرن بی‌خلیفگی، (۶۵۶-۸۵۶) سقوط خلافت عباسی بغداد و سقوط قسطنطنیه، رشد فرهنگ و هنر در آن مدّت. خریداری کردن ترکان نام خلافت عرب را که از یک تن مدعی نوادگی عباسین و تأسیس خلافت قشرگرای عثمانی، مقاومت ایرانیان در برابر آن به‌تقسیم مجدد خاور میانه در مرزهای پیش از اسلام می‌انجامد. داوری‌نامه میان قشرگرایی غزالی و خردگرایی ابن‌رشد. خلیفه عثمانی داوری‌نامه قشرگرای خواجه‌زاده را برداوری خردگرایانه ملاعلی طوسی م ۸۸۷ ترجیح می‌دهد و طوسی به‌ایران می‌گریزد.

تأسیس مدارس فلسفی در سده نهم در فارس ۱- مدرسه گوشه‌کناری و نامه‌های بازمانده از قطب محیی که به‌زبان فارسی پیش از آلوده شدن به‌لهجه مهاجران از عثمانی نوشته شده است، ۲- مدرسه دشتکی و تاریخچه آن، سیاست و اسپرگرای شاه طهماسب دشتکی را از وزارت برکنار می‌کند لیکن لقب «عقل‌حادی‌عشر» هنوز برکتاب‌های ابن‌فلسوف ثبت است، ۳- مدرسه دوانی (۸۳۰-۹۰۸). هیاکل‌النور سهروردی و پان‌ته‌تسیم او پس از چهارده قرن مورد کشاکش میان دو مدرسه دشتکی و دوانی قرار گرفت.